

# بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

# مطالعات فقهی سیاست



دوفصلنامه علمی - پژوهشی  
سال پنجم، شماره نهم، بهار و تابستان ۱۴۰۴



صاحب امتیاز: مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام  
مدیر مسئول: آیت الله محمد جواد فاضل لنکرانی  
سردبیر: سید جواد حسینی گرگانی



هیئت تحریریه (به ترتیب حروف الفبا):

- ♦ میرتقی حسینی گرگانی (مدرس خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم)
- ♦ سید جواد حسینی گرگانی (مدرس سطوح عالی حوزه علمیه قم، دکتری فقه روابط بین الملل)
- ♦ قاسم شبان نیا (دانشیار مؤسسه امام خمینی علیه السلام، دکتری علوم سیاسی)
- ♦ محمد جواد فاضل لنکرانی (مدرس خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم)
- ♦ احمد مبلغی (مدرس خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم)
- ♦ ابوالقاسم مقیمی حاجی (مدرس خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم)
- ♦ محمد جواد نوروزی (استاد مؤسسه امام خمینی علیه السلام)
- ♦ محمد سعید واعظی (مدرس خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم)

دبیر اجرایی: حسین حمزه

صفحه آرا: محسن شریفی

مترجمان: سید محمد سجادی (عربی) - جاوید اکبری (انگلیسی)

دبیر تحریریه: محمد قاسمی

طراح جلد: حمیدرضا پورحسین

ویراستار: سید روح الله قافله‌باشی

دوفصلنامه مطالعات فقه سیاست بر اساس نامه شماره ۳۷۷۴ شورای اعطای مجوزها و امتیازهای شورای عالی حوزه‌های علمیه در جلسه مورخ ۱۴۰۳/۳/۲۹ از شماره سوم به رتبه علمی - پژوهشی ارتقاء یافته است.

نشانی: قم، میدان معلم، مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام، معاونت پژوهش، دفتر دوفصلنامه مطالعات فقه سیاست

تلفن: ۰۲۵ - ۳۷۷۴۹۴۹۴ - دورنگار: ۰۲۵ - ۳۷۷۳۰۵۸۸

چاپ: گله‌ها - قم / قیمت: ۱۲۰ هزار تومان





## A Reflection on the Fiqhī Challenge of Distributive Justice in the Country–Nation Paradigm Based on the Right Arising from Original Tab‘iyyat over Territorial Natural Resources<sup>1</sup>

*Hasan ‘ali Ali-Akbariyan<sup>2</sup>*

### Abstract

Natural resources constitute one of the most significant assets at the disposal of governments for distribution. The criterion of distributive justice is structured on the basis of individuals’ haqq. In fiqh, within the dar al-Islam–ummah paradigm, the normative huquq governing the just distribution of governmental properties, the properties of Muslims, mubahat ‘ammah, and other assets of Bayt al-Mal have been articulated. However, the dominant paradigm governing contemporary societies is the country–nation paradigm, and these two paradigms entail divergent requirements with respect to just distribution.

Accordingly, with the aim of attenuating the challenge between these two paradigms, this article examines the nature of fiqhi solutions capable of mitigating this tension and of reinterpreting the huquq of the millat within the fiqhi paradigm in relation to two questions: the intra-national and the extra-national dimensions. The principal findings of the article, obtained through an analytical–ijtihadi method, indicate that the rule of muqassa naw‘i combined with the element of wilayat constitutes the only comprehensive solution for overcoming this challenge. The partial huquq and priorities that exist for the millat with respect to a country’s natural resources in both paradigms, although capable of reducing the intensity of the challenge, do not resolve it in its entirety. Likewise, the rules of qa‘idat al-ilzam and qa‘idat ihtiram al-qawanin lack sufficient efficacy in this regard, and muqassa shakhsi is not applicable in this context. The relation of this issue to tab‘iyyat pertains to the individual’s positioning as a constituent part of a country’s millat and the emergence of his haqq in relation to the natural resources of the territory.

**Keywords:** distributive justice; haqq; millat; ummah; country; muqassa qahri.

---

1. This article is derived from the research project entitled “A Fiqhi Examination of Distributive Justice in the Field of Economics from the Perspective of Imami Fiqh”, which is currently being conducted by the author at the Research Institute of Fiqh and Law, Research Institute for Islamic Sciences and Culture.

2. Associate Professor, Research Institute for Islamic Sciences and Culture. ha.aliakbarian@isca.ac.ir

## تأملی در چالش فقهی عدالت توزیعی در پارادایم کشور. ملت بر اساس حق ناشی از تابعیت اصلی بر منابع طبیعی سرزمین<sup>۱</sup>

حسنعلی علی اکبریان<sup>۲</sup>

### چکیده

منابع طبیعی از مهم‌ترین منابعی هستند که در اختیار دولت‌ها برای توزیع قرار دارند. ضابطه عدالت توزیعی بر مبنای حقوق افراد سامان می‌یابد. فقه، در الگوواره دارالاسلام - امت، حقوق معیار در توزیع عادلانه اموال حکومت، اموال مسلمانان، مباحات عامه و سایر اموال بیت‌المال را تبیین کرده است؛ در حالی که الگوواره حاکم بر جوامع معاصر، الگوواره کشور - ملت است و این دو الگوواره، اقتضانات متفاوتی در زمینه توزیع عادلانه دارند. از این رو، به‌منظور کمرنگ کردن چالش میان این دو الگوواره، چستی راه‌حل‌های فقهی‌ای که بتواند این تعارض را کاهش دهد و حقوق ملت را در دو سطح درون‌کشوری و برون‌کشوری در چارچوب الگوواره فقهی بازخوانی کند، مطمح‌نظر این مقاله قرار گرفته است.

اهم یافته‌های مقاله، که با روش تحلیلی - اجتهادی به دست آمده است، نشان می‌دهد که قاعده مقاصه نوعی با انضمام عنصر ولایت، تنها راه‌حل کامل برای برون‌رفت از این چالش به شمار می‌آید. همچنین حقوق جزئی و اولویت‌هایی که در هر دو الگوواره برای ملت در بهره‌مندی از منابع طبیعی کشور مطرح است، اگرچه تا حدی از شدت چالش می‌کاهد، اما به‌تعمیری قادر به حل کامل آن نیست. افزون بر این، قواعد الزام و احترام قوانین نیز در این زمینه از کارایی کافی برخوردار نیستند و مقاصه شخصی نیز در این مسئله جریان ندارد. ارتباط این بحث با مقوله تابعیت، ناظر به قرار گرفتن فرد به‌عنوان جزئی از ملت یک کشور و تحقق حق او نسبت به منابع طبیعی آن سرزمین است. واژگان کلیدی: عدالت توزیعی، حق، ملت، امت، کشور، مقاصه قهری.

۱. این مقاله برگرفته از تحقیق «بررسی فقهی عدالت توزیعی در حوزه اقتصاد از دیدگاه فقه امامیه» است که توسط نویسنده در پژوهشکده فقه و حقوق پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی در دست انجام است.

۲. دانشیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی. ha.aliakbarian@isca.ac.ir



## مقدمه

عدالت توزیعی از عناصر مهم اقتصاد و سیاست اسلامی به شمار می‌آید. ضابطه عدالت توزیعی، که از بنیادی‌ترین مباحث این حوزه است، بر اساس حقوق افراد سامان می‌یابد؛ بدین معنا که برای تحقق عدالت در توزیع، شناخت اینکه کدام افراد یا گروه‌ها دارای چه حقوقی هستند، نقشی تعیین‌کننده دارد. از سوی دیگر، یکی از مهم‌ترین منابعی که برای توزیع در اختیار دولت‌ها قرار دارد، منابع طبیعی است. بر این اساس، حق مردم نسبت به منابع طبیعی، از مباحث اساسی عدالت توزیعی محسوب می‌شود.

در شناخت حقوق مردم نسبت به منابع طبیعی، چالشی میان فقه سنتی و حقوق مدرن وجود دارد که مقاله حاضر در پی جست‌وجوی راهی برای حل آن در شرایط معاصر است. منشأ این چالش، تفاوت در تلقی فقه از جغرافیای سیاسی در قالب «دارالاسلام - امت» و تلقی حقوق از جغرافیای سیاسی در چارچوب «کشور - ملت» است. حقوق معاصر بر اساس تلقی دوم شکل گرفته و نمی‌تواند خود را با تلقی فقهی از جغرافیای سیاسی سامان دهد. از این رو، حتی حقوق‌دانان مسلمان نیز وضع قوانین مبتنی بر تلقی فقهی از جغرافیای سیاسی را بر نمی‌تابند. سخن گفتن از حق ملت یک کشور مانند ایران، بر منابع طبیعی سایر کشورهای اسلامی و نیز حق سایر ملل اسلامی بر منابع طبیعی آن کشور، سخنی نیست که در حقوق معاصر جایگاه قابل توجهی داشته باشد؛ مگر در موارد محدودی که آن نیز به منابع طبیعی مشترک، مانند حق بر آب، بازمی‌گردد (درهمی، ۱۴۰۲، ص ۱۹۶۲-۱۹۸۷؛ نامداریان، سودابه و دیگران، زمستان ۱۴۰۱، ص ۱۱۹۴-۱۲۱۷). به نظر می‌رسد این بخش از فقه در نظام حقوق اسلامی معاصر به حاشیه رانده شده است. این چالش منحصر به حق یادشده نیست؛ بلکه حق مسلمانان نسبت به زمین‌های مفتوح‌العنوة و خراج آن‌ها نیز، با چالشی مشابه مواجه است که منشأها و اقتضانات خاص خود را دارد و بررسی آن خارج از غرض این مقاله بوده و مجال مستقلی را می‌طلبد.

مقاله حاضر با روش تحلیلی - اجتهادی و بر اساس مکتب امامیه، با پیش‌فرض قرار دادن پارادایم فقهی جغرافیای سیاسی «دارالاسلام - امت» به‌عنوان اولی و با پذیرش اعتبار مرزهای سیاسی موجود در پارادایم «کشور - ملت» به‌عنوان ثانوی، در پی شناسایی حقوقی است که بتواند این دوگانگی را تا حدی کمرنگ سازد. این حقوق می‌تواند در شرایط کنونی، مبنایی برای



سامان‌دهی ضابطه عدالت توزیعی منابع طبیعی در یک کشور برای ملت آن قرار گیرد. در اینجاست که بحث از حقوق ناشی از تابعیت مطرح می‌شود؛ بدین معنا که تابعیت یک کشور چه حقوقی را برای شخص نسبت به منابع طبیعی آن سرزمین ایجاد می‌کند؟ حقوقی که ممکن است در پارادایم جغرافیای سیاسی «دارالاسلام - امت» به گونه‌ای متفاوت تعریف شده باشد. نوآوری این مقاله در بررسی فقهی همین حقوق نهفته است.

پیش از ورود به بحث، تذکر چند نکته شایان توجه است:

• نخست آنکه این مقاله ماهیتی فقهی دارد و هیچ‌گونه نقد یا پیشنهاد حقوقی ارائه نمی‌کند و صرفاً از منظر فقه به مسئله نگریسته است. شایسته است حقوق‌دانان نیز با حفظ تلقی خود از پارادایم «کشور - ملت» و با توجه به حقوق، اولویت‌ها و قواعدی که در این مقاله تبیین می‌شود، در جهت انطباق بیشتر قوانین با مبانی فقهی گام بردارند.

• دوم آنکه در این مقاله، برای حقوق مسلمانان نسبت به زمین‌های مفتوح العنوة و خراج آن‌ها، ضریب تأثیر صفر در نظر گرفته شده است.

• سوم آنکه در بحث تابعیت، صرفاً تابعیت اصلی مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ زیرا معیار عدالت توزیعی در تابعیت اکتسابی بر اساس قرارداد تعریف می‌شود و از موضوع این مقاله خارج است.

• و در نهایت، به منظور تسهیل بحث، از ایران و مردم ایران به عنوان مثال کشور و ملت و از خوزستان و مردم آن به عنوان نمونه‌ای جزئی‌تر از برخی حقوق یاد می‌شود. این مثال‌ها هیچ ویژگی خاصی ندارند و نباید تداعی‌های سیاسی یا غیرعلمی در این بحث وارد شوند.

بر این اساس، سؤال اصلی مقاله به دو بخش سؤال درون‌کشوری و سؤال برون‌کشوری تقسیم می‌شود:

• سؤال درون‌کشوری: آیا ملت ایران در منابع طبیعی ایران دارای حقی به صورت مالکیت مشاع یا حق اولویت مشاع است؟ به گونه‌ای که در فرض مالکیت مشاع، ایرانیان مالک آن محسوب می‌شوند و هرگونه تصرف حکومت برخلاف مقتضای این مالکیت مشاع، تصرفی ظالمانه تلقی گردد؟ و در فرض حق اولویت مشاع، ایرانیان دارای حق اولویت باشند و هرگونه تصرف حکومت برخلاف مقتضای این حق اولویت مشاع، مصداق تصرف ظالمانه به‌شمار آید؟

• سؤال برون‌کشوری: آیا مسلمانان سایر کشورها در منابع طبیعی کشور ایران دارای حقی هستند؛ به گونه‌ای که عدم ادای آن از سوی حکومت ایران، ظلم به آنان محسوب شود؟ و آیا



مسلمانان ایران نیز به همین نسبت، در منابع طبیعی دیگر کشورهای اسلامی دارای حق هستند؟ در صورت مثبت بودن پاسخ، آیا ایرانیان نسبت به مسلمانان سایر کشورها در منابع طبیعی ایران دارای اولویتی هستند؟ شایان ذکر است که در طرح سؤال برون‌کشوری از تعبیر «مسلمانان ایران و مسلمانان سایر کشورهای اسلامی» استفاده شده است؛ زیرا حقوق متصور قابل بحث در این بخش، ناظر به همین عنوان است. با این حال، ایرانی‌بودن در طرح مسئله لحاظ شده تا ارتباط بحث با مقوله تابعیت محفوظ بماند.

از آن‌جا که محور اصلی بحث بر سؤال درون‌کشوری است، ساختار مقاله بر اساس آن سامان یافته و سؤال برون‌کشوری در ادامه به‌عنوان بحثی مکمل، به آن ملحق می‌شود.

## ۱. مفاهیم

### عدالت

تعریف عدالت را می‌توان از بیانات حضرت نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام استنباط کرد. حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَام در تبیین عدالت می‌فرماید: «العدل يضع الأمور مواضعها»؛ بدین معنا که عدالت، امور را در جایگاه حقیقی خود قرار می‌دهد (شریف رضی، ۱۳۸۷، ص ۵۵۳، حکمت ۴۳۷). همچنین در سفارش‌هایی که حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَام از نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در بیان وظایف والی نقل می‌کند، آن حضرت می‌فرماید: «وَاجْهَدْ أَنْ تُؤَدِّيَ إِلَى كُلِّ ذِي حَقِّ حَقَّهُ»؛ یعنی باید بکوشی که حق هر صاحب حقی را به او ادا کنی (نعمان مغربی، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۳۶۷).

هرچند این سخن به‌صراحت در مقام تعریف یا توصیف اصطلاحی عدالت بیان نشده است، اما تلقی و برداشت مفسران روایات از آن، ناظر به تبیین و توضیح مفهوم عدالت بوده است (برای نمونه، هاشمی خوئی، ۱۳۶۰، ج ۱۶، ص ۴۶).

### ۱-۱. عدالت توزیعی

در زبان آیات و روایات، از عدالت به‌وفور سخن به میان آمده و حتی برخی از ضوابط و معیارهای توزیع نیز تبیین شده است؛ اما به اصطلاح «عدالت توزیعی» به‌صورت صریح اشاره‌ای نشده است. از این‌رو، لازم است مقصود از این اصطلاح روشن شود تا معلوم گردد که بحث حاضر ناظر به چه مفهومی است. می‌توان عدالت توزیعی را عدالت در توزیع هر امر خیری دانست که باید میان افراد تقسیم شود. این تعریف برگرفته از تعریف ارسطو و فسارابی از



عدالت توزیعی است (ارسطو، ۱۳۹۵، ص ۱۷۲؛ ارسطو، بی تا، ج ۲، ص ۸۷؛ فارابی، ۱۴۰۵، ص ۷۱، فصل ۶۲). در مباحث علمی مربوط به عدالت توزیعی نیز، عموماً همین معنا مورد نظر قرار می‌گیرد.

## ۱-۲. تابعیت

تابعیت رابطه‌ای است که بین یک نفر و یک دولت برقرار می‌شود و باعث می‌شود آن شخص از اعضای تشکیل‌دهنده آن دولت در آن سرزمین محسوب گردد (ماده ۹۷۶ تا ۹۹۱). تابعیت، به تابعیت اصلی و اکتسابی تقسیم می‌شود: تابعیت اصلی بر اساس خون یا خاک تعریف می‌گردد. برای مثال فرزند یک مرد ایرانی، ایرانی است و کسی که در ایران به دنیا آید ایرانی است، گرچه پدرش ایرانی نباشد. یک شخص می‌تواند بنا بر قوانین یک دولت تابعیت آنجا را اکتساب کند (ر.ک: پایروند، ۱۳۹۸، ص ۶۵-۵۷؛ قلی‌زاده و همکاران، ۱۴۰۰، ص ۹۴۵-۹۶۱). اصطلاح تابعیت و تقسیم آن به اصلی و اکتسابی در فقه نیست و مربوط به حقوق است.<sup>۱</sup> اگر بخواهیم بین این اصطلاحات حقوقی، که در جغرافیای سیاسی «ملت کشور - دولت» است، با اصطلاحات فقهی، که در جغرافیای سیاسی «امت دارالاسلام امامت» است، تقریبی ایجاد نماییم، می‌توان گفت: فرد مسلمان در دارالاسلام هویتی مانند تابعیت اصلی دارد، گرچه در سرزمینی که تحت حاکمیت مسلمانان است به دنیا نیامده باشد؛ والدین او نیز مسلمان نباشند و حتی در آن سرزمین نیز زندگی نکنند. فرد اهل کتاب مقیم در سرزمین تحت حاکمیت مسلمانان، در شرایط انعقاد عقد ذمه «ذمی» نامیده می‌شود و هویتی مانند تابعیت اکتسابی دارد، گرچه در آن سرزمین به دنیا آمده باشد.

مقصود از حق ناشی از تابعیت اصلی آن است که اگر کسی در یک سرزمین به دنیا بیاید یا به هر طریقی غیر از پیمان، منسوب به آن سرزمین باشد، حق خاصی بر اساس این تابعیت پیدا می‌کند. امروز اصطلاح نزدیک به این حق، «حق شهروندی» است (منشور حقوق شهروندی، ۱۳۹۵)، که البته امور ملحوظ در آن متفاوت با مقصود ما از حق در اینجا است.

## ۱-۳. جغرافیای سیاسی

آنچه در ادبیات فقهی به عنوان جغرافیای سیاسی پذیرفته شده است، مفاهیم «امت اسلامی» و «دارالاسلام» است. این دو اصطلاح، هرچند به طور کامل بر یکدیگر منطبق نیستند، اما هر دو

۱. آنچه گفته شد به اجمال است و دقیقاً بر قانون مدنی ایران منطبق نیست؛ ولی همین مقدار برای ادامه بحث کافی است. قانون تابعیت در حقوق مدنی در کتاب دوم در مواد ۹۷۶ تا ۹۹۱ بیان شده است.



از حیث گستره، فراتر از مفاهیم «ملت» و «کشور» در ادبیات حقوقی معاصر قرار می‌گیرند. اصطلاح «دارالاسلام» بر اساس معیارهایی تعریف شده است؛ از جمله اینکه: ۱. به دست مسلمانان تأسیس شده باشد، یا از طریق فتح یا صلح به سرزمین اسلامی ملحق شده باشد؛ ۲. اکثریت ساکنان آن مسلمان باشند؛ ۳. دارای حکومت اسلامی باشد و ۴. حاکم آن مسلمان باشد (ساداتی‌نژاد و دیگران، بهار ۱۳۹۶، ص ۱۴۰-۱۱۳).

اصطلاح «امت اسلامی» بر همه مسلمانان اطلاق می‌شود و نسبت آن با ساکنان دارالاسلام، بر اساس معیارهای یادشده، عموم و خصوص من‌وجه است؛ بدین معنا که غیرمسلمانان ساکن در دارالاسلام را شامل نمی‌شود، اما مسلمانان ساکن در خارج از دارالاسلام را دربرمی‌گیرد.

در این بحث، تأکید بر معیارهای یادشده نیست و بعید به نظر نمی‌رسد که برخلاف برداشتی که اختلاف فقها را ناظر به اختلاف در معیار دارالاسلام دانسته است، اختلاف مزبور در واقع اختلاف در خود معیار دارالاسلام به‌عنوان یک اصطلاح نباشد؛ بلکه ناشی از تفاوت موضوعاتی باشد که این اصطلاح در آن‌ها به کار رفته است. برای مثال، معیار دارالاسلام در مسئله سوق‌المسلمین و لقیط، با معیار آن در مسائل مربوط به جهاد متفاوت است.

اما درباره اصطلاح «کشور» باید گفت: مرزهای سیاسی بین‌المللی کنونی که کشورهای اسلامی را از یکدیگر جدا ساخته و نوعی مباینت میان آن‌ها، همانند مباینت با کشورهای غیراسلامی، پدید آورده است، از دیدگاه نگارنده به حکم اولی فاقد اعتبار است و اعتبار آن‌ها به‌عنوان حکم ثانوی، مبتنی بر وجوب وفای به عهد و حکم ولایی در پذیرش معاهدات بین‌المللی معاصر دولت‌هاست (مصباح‌یزدی، ۱۳۹۶، ج ۲، ص ۲۷۴). با این حال، برخی نیز اعتبار این مرزها را حتی به‌عنوان حکم اولی، به دلیل بنای عقلای غیرمردوعه و وجود شواهدی از آن در روایات، امکان‌پذیر دانسته‌اند (ایزدهی، ۱۴۰۰).

## ۲. نفی مالکیت مشاع ملت بر منابع طبیعی

آنچه از ادله فقهی درباره مالکیت انفال و مباحات عامه به دست می‌آید، آن است که انفال، ملک شخصیت حقوقی امام است و تصرف در آن منوط به صلاح‌دید اوست (مؤمن قمی، ۱۴۲۸، ج ۲، ص ۲۴؛ منتظری، ۱۴۱۱، ج ۴، ص ۱۸؛ مکارم، ۱۴۲۲، ص ۵۵۶). امام می‌تواند تصرف در مباحات عامه را نیز بر اساس مصالح، مقید به اذن خود سازد (صدر، ۱۳۸۲، ص ۶۸۸). در صورتی که امام، به



هر مصلحتی، مرزهای سیاسی کشور را معتبر بداند، در این حالت، ملت به عنوان شخصیت حقیقی یا حقوقی خود، برای مصلحت‌سنجی او موضوعیت پیدا می‌کنند؛ اما این موضوعیت یافتن، هرگز به معنای تحقق مالکیت مشاع ملت بر انفال نخواهد بود. دلیل، آن است که انفال، بنا بر یک قول، هرگز از ملکیت امام خارج نمی‌شود و مردم تنها با اسباب و شرایطی که در شریعت مقرر شده، می‌توانند در آن تصرف نمایند و بنا بر قول دیگر، انفال قابلیت خروج از ملکیت امام را دارد (منتظری، ۱۴۱۱، ج ۴، ص ۱۹۴-۲۰۰). بر این اساس، امام می‌تواند انفال را به افراد واگذار کند که به این واگذاری «اقطاع» گفته می‌شود (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۵۳۵).

اقطاع خود به دو قسم تملیکی و استغلالی تقسیم می‌شود. اقطاع تملیکی نیز به نوبه خود دو قسم دارد: دائم و موقت، که محدود به طول عمر مقطع است و «معاش» نامیده می‌شود. در اقطاع استغلالی، زمین به هیچ وجه به ملکیت مقطع در نمی‌آید. زمین‌های مفتوح‌العنونه که ملک مسلمانان به شمار می‌آیند، تنها به صورت اقطاع استغلالی واگذار می‌شوند (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۵۳۵). به بیان دیگر، این اقسام اقطاع، از حیث ماهیت، مشابه عقود مانند بیع، اجاره، مزارعه و مساقات هستند و بسته به شروطی که امام در ضمن اقطاع مقرر می‌کند، ماهیتی نزدیک به هر یک از این عقود پیدا می‌کنند. به هر حال، این اسباب انتقال، تنها در محدوده مفاد خود، موجب تحقق ملکیت زمین یا منفعت آن می‌شوند و هیچ‌گونه ارتباطی با مالکیت مشاع ملت بر منابع طبیعی کشور ندارند. نتیجه آنکه، مالکیت مشاع ملت نسبت به انفال، به‌طور کلی منتفی است. مباحات عامه ملک هیچ‌کس نیست (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۱۰۸ و ۱۲۴-۱۲۱) و هر فردی که آن‌ها را حیازت کند، نسبت به مال حیازت‌شده مالک می‌شود (همان). بنابراین، در مباحات عامه نیز مالکیت مشاع برای ملت منتفی است.

شایان ذکر است که نفی مالکیت مشاع ملت بر انفال و مباحات عامه، در هر دو پارادایم فقهی و حقوقی «دارالاسلام - امت» و «کشور - ملت» امری مشترک به شمار می‌آید.

### ۳. بررسی حقوق و اولویت‌های جزئی ملت در منابع طبیعی کشور

با وجودی که فقه مرزهای کشور و جدایی ملت یک کشور اسلامی از دیگر ملت‌های اسلامی را به عنوان اولی معتبر ندانسته است، در فرض اعتبار ثانوی آن، هنوز حقوق و اولویت‌های



جزئی ای را در توزیع منابع طبیعی دارد که با پارادایم حقوقی کشور - ملت سازگار است. برخی از این حقوق و اولویت‌ها در پارادایم دارالاسلام - امت نیز وجود دارد و برخی دیگر اموری است که پس از اعتبار ثانوی کشور - ملت، جایگاه پیدا می‌کند.

### ۱-۳. اولویت تقارب سرزمینی

یکی از اولویت‌های ملت در انفال و مباحات عامه کشور، اولویت تقارب سرزمینی است. بهره‌برداری از انفال و مباحات عامه یا مستقیماً توسط حکومت اسلامی انجام می‌شود و یا حکومت اسلامی در قالب قراردادی آن را به افراد واگذار می‌کند. واگذاری این بهره‌برداری، خود نوعی توزیع فرصت اقتصادی به شمار می‌آید. پرسش این است که آیا ملت یک کشور در کسب این فرصت اقتصادی، نسبت به سایر ملل اسلامی (در شرایط مساوی) اولویت دارد؟ اگر چنین اولیوی ثابت شود، این اولویت به منزله یک حق برای ملت محسوب می‌گردد و در صورتی که اثبات آن قابل استناد به شارع باشد، این حق به عنوان حق شرعی شناخته خواهد شد.

در روایات مربوط به زمین‌های خراجیه، مطالبی وجود دارد که می‌تواند به این اولویت اشاره کند. در روایتی از امام کاظم علیه السلام آمده است: «زمین‌هایی که با اسبان و مردان (لشگرکشی) گرفته شده است، موقوف است و در دست کسانی باقی می‌ماند که آن را آباد و زنده کنند» (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۵۴۱؛ و نیز همان، ۱۳۶۷، ج ۵، ص ۴۴). همچنین در برخی روایات نقل شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، قرارداد واگذاری زمین‌های خیبر را با همان کفار منعقد کرده است (مغربی، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۷۲). ممکن است از این روایات، اولیوی برای واگذاری زمین‌های مفتوح‌العنوه به ساکنان همان منطقه استفاده گردد. البته این تنها یک اولویت است و حاکم اسلامی همواره اختیار دارد تا آن‌ها را به هر کسی که صلاح بداند واگذار کند (کرکی، رسائل، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۲۴۰).

نتیجه این مطلب آن است که در واگذاری زمین‌های خراجیه به افراد جهت آبادانی، مردمی که در آن منطقه ساکن هستند نسبت به دیگران اولویت دارند. از این حکم، یک مصلحت نیز استظهار می‌شود. در مسئله ما که بحث ملت و منابع طبیعی مطرح است و حکومت اسلامی نیز باید بر اساس مصالح آن‌ها را واگذار کند، مصلحت مذکور می‌تواند به عنوان یک اولویت مدنظر قرار گیرد. بر این اساس، روشن می‌شود که نتیجه‌گیری یاد شده از سنخ قیاس باطل نیست، بلکه استظهار مصلحت و اولویت به شمار می‌آید.



### ۳-۲. اولویت پرهیز از وابستگی

گاه اولویت ندادن به ایرانیان در بهره‌برداری از انفال و مباحات عامه و واگذاری آن‌ها به سایر ملل، منجر به وابستگی می‌شود. در این شرایط، مصلحتی که سبب اعتبار مرزهای کشور شده است، به‌عنوان توجیهی برای مفسده وابستگی به کار می‌آید و این امر سبب می‌شود که عدم اولویت سایر ملل اثبات گردد. این نکته به‌طور غیرمستقیم اولویت ایرانیان را به اثبات می‌رساند. تأکید می‌شود که در این مفسده وابستگی، به ادله نفی سبیل (برای قاعده نفی سبیل ر.ک: حسینی مراغی، ۱۴۱۸، ج ۲، ص ۳۴۹؛ موسوی بجنوردی، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۱۸۷؛ مصطفوی، ۱۴۱۷، ص ۲۹۳؛ فاضل لنکرانی، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۲۳۳) تمسک نمی‌شود؛ زیرا موضوع آن - یعنی تسلط کفار بر مسلمانان - صدق نمی‌کند و دلیل این مفسده همان مصلحت اعتبار مرزهای کشور است. ممکن است در جایی که نسبت حکومت اسلامی در کشور محل بحث با حکومت کشور مسلمان دیگر، مانند نسبت آن با کفار باشد؛ مثلاً در شرایطی که حکومت کشور مسلمان دیگر تکفیری باشد، بتوان در قاعده نفی سبیل از حیثیت کفار و مسلمانان الغای خصوصیت کرد و همان مفسده وابستگی مسلمانان به کفار را در اینجا به مفسده وابستگی شیعیان به تکفیری‌ها نیز تسری داد. نویسنده گرچه چنین الغای خصوصیتی را بعید نمی‌داند، اما در اینجا بر آن تأکید نکرده و به همان مصلحت اعتبار مرزهای کشور اکتفا می‌کند.

شایان ذکر است که در اینجا تمامی مصالح و مفاسد دیگر، مانند جذب سرمایه‌گذاری خارجی و موارد مشابه، با ضریب صفر لحاظ شده‌اند تا موضوع بحث قابل سنجش باشد. از مطالب یاد شده چنین می‌توان نتیجه گرفت که در فرض اعتبار مرزهای کشور، ایرانیان نسبت به سایر ملل اسلامی در مصلحت‌اندیشی حاکم اسلامی برای مصارف انفال و مباحات عامه، دارای اولویت هستند.

### ۳-۳. حق جبران آسیب و زیان

برای تبیین حق جبران آسیب و زیان، پرسش را محدودتر می‌کنیم. به فرض ثبوت حق ایرانیان بر منابع طبیعی ایران، آیا خوزستانی‌ها نسبت به سایر ایرانیان در منابع طبیعی خوزستان اولویت دارند؟ در پاسخ باید گفت که با توجه به این که اعتبار یافتن مرز کشور به‌عنوان امر ثانوی، تنها مرز ایران و ایرانیان را موضوعیت می‌بخشد و مرزهای استانی و جمعیت آن‌ها موضوعیت ندارد، هیچ اولویتی بر اساس اقتضای اعتبار مرز کشور برای خوزستانی‌ها نسبت به دیگر ایرانیان در مصلحت‌اندیشی حاکم اسلامی در منابع طبیعی به وجود نمی‌آید.



اما امور دیگری وجود دارد که گرچه ارتباطی با اعتبار مرزهای کشور ندارد، اما حقوق و اولویت‌هایی برای خوزستانی‌ها ایجاد می‌کند: زمانی که حکومت از منابع بزرگ خوزستان مانند نفت بهره‌برداری می‌کند، آسیب‌ها و محدودیت‌هایی برای خوزستانی‌ها پدید می‌آید. مهم‌ترین این آسیب‌ها عبارت است از آلودگی صوتی، آلودگی هوا، محدودیت بهره‌برداری از دیگر منابع طبیعی در منطقه نفتی، تراکم جمعیت و به تبع آن افزایش قیمت مسکن و شاید چندین آسیب یا محدودیت دیگر؛ گرچه ممکن است منافعی نیز برای آنان داشته باشد. به هر حال، این آسیب‌ها و محدودیت‌ها که به منظور منافع کل ایرانیان بر خوزستانی‌ها تحمیل می‌شود، حقی برای جبران آن‌ها ایجاد می‌کند که می‌توان آن را «حق جبران آسیب و زیان» نامید. امروز شاید قانون اختصاص دو در هزار درآمد نفتی در مناطق نفت خیز، در راستای ادای همین حق و رعایت همین اولویت باشد. اولویت تقارب سرزمینی یادشده نیز در اینجا قابل تطبیق است.

#### ۳-۴. اولویت ناشی از تلقی عرفی هرچند باطل

ناآگاهی از جغرافیای سیاسی اسلام و دوری فرهنگ مردم از پارادایم «دارالاسلام - امت»، ممکن است توقعی هرچند باطل را در ایرانیان ایجاد کند، که هزینه کردن منابع طبیعی ایران برای سایر ملل اسلامی را، گرچه بر اساس مصالح امت اسلامی باشد، مخالف حقوق خود تلقی کنند. این تلقی، گرچه خطا باشد، ولی محدودیتی را برای حاکم اسلامی در این زمینه، علاوه بر اولویت‌های یاد شده ایجاد می‌کند. منشأ این محدودیت گرچه یک امر خطا است، اما مشروعیت این محدودیت می‌تواند - در شرایط شدت داشتن این تلقی باطل در فضای فرهنگی ایران - مستند به لزوم تأمین عنصر مقبولیت در حکومت بر اساس آیه ۱۵۹ سوره آل عمران<sup>۱</sup> و رعایت اهم و مهم در این رابطه باشد.

پس از بیان این حقوق و اولویت‌های جزئی برای ملت نسبت به منابع طبیعی کشور، تذکر دو نکته لازم است:

۱. این حقوق و اولویت‌ها فقط برای ملت به عنوان شخصیت حقوقی آنان ثابت است، نه برای تک‌تک افراد ملت به عنوان شخصیت حقیقی، هرچند به شکل مشاع. این نکته باعث می‌شود مصلحت‌سنجی حاکم اسلامی برای رعایت این اولویت، بر اساس همان عنوان باشد و

۱. «فَمَا رَحْمَةً مِنَ اللَّهِ لئن لهُم وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ» (آل عمران/۱۵۹) ..



مثلاً ضابطه تساوی ایرانیان در این رابطه موضوعیت نداشته باشد؛ برخلاف هنگامی که این اقتضای اولویت برای شخصیت حقیقی ایرانیان، هرچند به شکل مشاع باشد. عدم موضوعیت ضابطه تساوی در عدالت توزیعی، نسبت به شخصیت حقوقی ملت، از مهم‌ترین امور مربوط به این بحث است. ضابطه برابری در عدالت توزیعی، خود موضوعی قابل بررسی است که خارج از موضوع این مقاله می‌باشد (ر.ک: علی‌اکبریان، ۱۴۰۴، ص ۱۷۱-۱۳۸).

۲. این حقوق و اولویت‌ها با مرزهای کشور انطباق نسبی دارد، ولی با آن انطباق دقیق ندارد. برای نمونه اولویت تقارب سرزمینی و حق جبران آسیب در جایی که موضوع آن در جوار مرز باشد، با غرض از بحث انطباق کامل ندارد، ولی به‌هرحال، همین انطباق نسبی نیز به عنوان حق یا اولویت جزئی در توجیه حقوق ملت در منابع طبیعی کشور، مفید و کارآمد است.

#### ۴. بررسی حقوق ملت در منابع طبیعی بر اساس قواعد کلی

از آنجا که حقوق و اولویت‌های جزئی که تاکنون مطرح شده، با پارادایم «کشور - ملت» انطباق دقیق ندارد، شایسته است حقوق ملت در منابع طبیعی کشور بر اساس قواعد کلی نیز، مورد بررسی قرار گیرد. نویسنده بر این باور است که به دلیل عدم توجه ملت‌های مسلمان و حتی دولت‌های مسلمان معاصر به جغرافیای سیاسی «دارالاسلام - امت» و پذیرش عمومی مرزهای کشورها در جامعه بین‌الملل، چنین چالشی در ذهن آنان شکل نگرفته است و ملت‌ها حقی برای خود در منابع طبیعی سایر کشورها قائل نیستند و ادعای ملت‌های دیگر نسبت به منابع طبیعی خود را، مداخله و ناحق تلقی می‌کنند. این موضوع امروزه به‌عنوان یک ارتکاز عمومی پذیرفته شده است. اما از دیدگاه فقهی، چنین ارتکازی قابل پذیرش نیست؛ زیرا اعتبار ثانوی مرزهای کشورها نمی‌تواند به خودی خود تمامی حقوقی را که در شریعت ثابت است، دگرگون سازد. اگر قرار باشد این حقوق بر اساس پارادایم «کشور - ملت» سامان یابد، نیازمند نهاد فقهی است که بتواند اعتبار شرعی به آن ببخشد. همین اعتبار شرعی است که می‌تواند حقوق جدید را سامان دهد و عدالت توزیعی را بر اساس آن بازتعریف کند.

سؤال این است که آیا قاعده الزام، احترام و مقاصه قهری به‌عنوان نهادهایی فقهی، چنین قابلیت‌هایی دارند؟ به بیان دیگر، اگر فرض کنیم اولاً: مرزهای کشور به‌صورت ثانوی معتبر باشند، نه به‌صورت اولیه و ثانیاً: ملت یک کشور نسبت به منابع طبیعی سایر کشورها و بالعکس، حق داشته باشند؛ همچنین دست هر یک از طرفین در استیفای حقوق خود محدود باشد، آیا در



چنین شرایطی می‌توان از قاعده الزام، احترام یا مقاصه بهره برد و مثلاً آنان را به آنچه بر عهده دارند الزام کرد، یا حق ملت‌های سایر کشورها نسبت به منابع آن کشور را با حق ملت همان کشور نسبت به منابع طبیعی سایر کشورها مقایسه و معاوضه نمود؟

#### ۴-۱. بررسی امکان تمسک به قاعده الزام

مفاد قاعده الزام چنین است که شیعیان می‌توانند در مواردی که مسلمانان غیرشیعه به حکمی ملتزم‌اند که به نفع شیعه است ولی شیعه آن را نمی‌پذیرد، آنان را به اجرای همان حکم الزام کرده و از آن بهره‌مند شوند (موسوی بجنوردی، ۱۴۱۹، ج ۳، ص ۱۸۳). مهم‌ترین ادله این قاعده، روایات کلی (طوسی، ۱۳۹۰، ج ۴، ص ۱۴۸) و روایات جزئی در ابواب طلاق (طوسی، ۱۳۶۵، ج ۸، ص ۵۷ و ۵۹؛ همان، ۱۳۹۰، ج ۳، ص ۲۹۱ و ۲۹۲) و ارث (کلینی، ۱۳۶۷، ج ۷، ص ۱۰۰) است. برخی مدعی تواتر این روایات شده‌اند (حسینی شیرازی، ۱۴۰۷، ص ۱۷۰)، اما در قلمرو کاربرد این قاعده اقوال مختلفی وجود دارد؛ گروهی آن را محدود به تعامل با مسلمانان غیرشیعه می‌دانند و کفار، مشرکان و قوانین عرفی را خارج از دامنه این قاعده می‌انگارند (موسوی بجنوردی، ۱۴۱۹، ج ۳، ص ۱۸۳). در مقابل، برخی دیگر شامل بودن سایر ادیان، مکاتب و قوانین (حسینی شیرازی، ۱۴۰۷، ص ۱۶۹) و همچنین سایر ابواب فقهی (مکارم شیرازی، ۱۴۱۱، ج ۲، ص ۱۶۴) را در این قاعده پذیرفته‌اند.

در این مقاله، با پرهیز از بررسی فقهی گستره این قاعده، تأکید می‌گردد که حتی در فرض توسعه‌یادشده نیز قاعده الزام توانایی کامل برای حل مسئله محل بحث را ندارد؛ زیرا این قاعده، حتی اگر به همه ادیان، مکاتب، قوانین و ابواب فقهی توسعه یابد و فرض بر آن باشد که سایر مذاهب اسلامی حقوق مربوط به جغرافیای سیاسی «دارالاسلام - امت» را نپذیرفته‌اند و حقوق خود را صرفاً محدود به منابع طبیعی سرزمین تحت حاکمیت خود می‌دانند - که البته در این خصوص اختلاف نظر وجود دارد (ر.ک: زحیلی، ۱۴۱۹، ص ۱۹۵) - تنها در جهت سلب حقوق سایر ملل نسبت به منابع طبیعی کشور محل بحث (مانند ایران) جاری است، نه در ایجاد حق برای ملت ایران نسبت به منابع طبیعی ایران و نیز نه در سلب حقوق ملت ایران نسبت به منابع طبیعی سایر کشورهای اسلامی.

#### ۴-۲. بررسی امکان تمسک به ادله قاعده اقرار و احترام قوانین

قاعده دیگری در فقه وجود دارد که از جهاتی به قاعده الزام شباهت دارد. برخی از فقها که توسعه قاعده الزام را با خصوصیات آن برای غیرمسلمانان و برای تمامی ابواب قابل اثبات



نمی‌دانند، از همان ادله قاعده الزام برای اثبات این قاعده بهره برده‌اند. این قاعده با عناوینی چون «قاعده اقرار و احترام قوانین» (ربانی، ۱۴۳۶، ص ۷۲ و ۱۳۱) یا «امضا» (میرزایی صفی‌آبادی، ۱۳۹۹، ص ۲۲۵) شناخته می‌شود. این قاعده به معنای احترام به روابطی است که میان افراد و اموال و همچنین میان افراد در جایی که تعایش میان ادیان و مذاهب مختلف برقرار است، شکل می‌گیرد (ربانی، ۱۴۳۶، ص ۹۹).

در نقد این قاعده در موضوع مورد بحث می‌توان گفت: قاعده اقرار و احترام قوانین نیز همانند قاعده الزام با محدودیت‌هایی مواجه است که پیش‌تر ذکر شد؛ بدین معنی که این قاعده حداکثر در نفی حق سایر ملل مسلمان نسبت به منابع طبیعی کشور به کار می‌رود و توانایی سلب حق ملت ایران نسبت به منابع طبیعی سایر کشورها را ندارد. شاید تصور گردد که قانون ایران نیز در وضعیت فعلی حقی برای ایرانیان در منابع طبیعی سایر کشورها قائل نیست و از این رو، احترام قوانین از این حیث نیز جاری است؛ زیرا در جریان این قاعده نفع یا ضرر شیعه ملاک نیست. اما این تصور را نمی‌توان به قائلین به قاعده اقرار و احترام قوانین نسبت داد؛ زیرا منظور آنان از «قانون»، قوانین کشورهای دیگر در برابر احکام مذهب شیعه است (ربانی، ۱۴۳۶، ص ۷۳) و نه قوانین آنان در برابر قوانین ما.

### ۳-۴. بررسی امکان تمسک به ادله مقاصه شخصی

مقاصه به دو نوع شخصی و نوعی تقسیم می‌شود (ربانی، ۱۴۳۶، ص ۱۳۲). روایات مربوط به مقاصه شخصی در ابواب متعددی مانند زکات (کلینی، ۱۳۶۷، ج ۳، ص ۵۵۸؛ سبزواری، ذخیره المعاد، ج ۱، ص ۳، ص ۴۶۴)، غصب (کلینی، ۱۳۶۷، ج ۵، ص ۹۸؛ کاظمی، بی‌تا، ج ۳، ص ۱۰۱)، ودیعه (کلینی، ۱۳۶۷، ج ۵، ص ۹۸، ح ۲؛ شهید اول، بی‌تا، ج ۳، ص ۱۷۴)، دین (فیض کاشانی، ۱۴۰۱، ج ۳، ص ۱۳۱)، نفقه (احسائی، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۴۰۲)، بیع (سبزواری، ۱۴۲۳، ج ۱، ص ۴۸۱) و قضاء (صدوق، ۱۴۰۴، ج ۳، ص ۳۰۵) آمده است. در اغلب این روایات، حقی از شخصی تضییع شده و او قادر نیست آن را از طریق قاضی مطالبه کند، لذا شریعت اجازه مقاصه به او داده است. البته در هر یک از این ابواب، ممکن است بسته به مقتضیات آن، قیود و شروطی برای جواز مقاصه مطرح شده باشد، اما در مجموع مسئله به همین شکل است.

از دیدگاه این مقاله، روایات مربوط به مقاصه شخصی در سامان‌دهی حقوق ملت‌ها در منابع طبیعی کشور کاربردی ندارد؛ زیرا در اغلب این روایات، یک فرد برای استیفای حق خود



نسبت به مال دیگری مقاصه می‌کند، در حالی که در موضوع مورد بحث، اگر مقاصه‌ای مشروع باشد، مربوط به حقوق شخصی نیست، بلکه حقوق ملت‌ها به صورت کلان مطرح است. علاوه بر این، در مقاصه شخصی، تساوی در مقاصه شرط است (کاظمی، بی‌تا، ج ۳، ص ۱۰۱)، حال آنکه در بحث حاضر امکان رعایت تساوی منتفی است.

#### ۴-۴. بررسی امکان تمسک به ادله مقاصه نوعی

مقصود از مقاصه نوعی آن است که در حکومتی که با قانون غیرشیعی اداره می‌شود، چیزی را از فرد شیعی می‌گیرد که در مذهب شیعه جایز نیست، در مقابل، اگر در مواردی دیگر آن قوانین به نفع فرد شیعی باشد، بتواند چیزی را بگیرد که در مذهب شیعه گرفتن آن جایز نیست (ر.ک: سیستانی، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۴۵۳، مسئله ۱۷). ادله مقاصه نوعی برخی آیات و روایات است. آیات مذکور عبارتند از:

- ﴿فَمَنْ اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ﴾ (بقره: ۱۹۴)

- ﴿وَجَزَاءٌ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا... وَلَمَنْ اِنْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَٰئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ﴾ (شوری: ۴۰)

و (۴۱)

برخی برای اثبات مقاصه نوعی به این آیات تمسک کرده‌اند (ریانی، ۱۴۳۶، ص ۱۳۲). اما در نقد این تمسک باید گفت: تعابیر «اعتداء»، «سینه» و «ظلم» در آیات یادشده، مقاصه را تنها برای شخصی که مورد اعتداء، سینه یا ظلم قرار گرفته، جایز می‌داند؛ یعنی این عناوین جزء موضوع مقاصه هستند. این در حالی است که صدق این عناوین صرفاً به اعتبار مرزهای کشور و عدم توانایی در استیفای حق احراز نمی‌شود. در محل بحث ما، آنچه قابل احراز است تنها عدم توانایی استیفای حق است و این حداکثر بخشی از موضوع مقاصه است. علاوه بر این، تصرفاتی که ملت مسلمان کشور دیگر در منابع طبیعی خود می‌کند، باعث تحقق این عناوین نمی‌شود.

برخی دیگر مانند شهیدی (۱۳۹۸) به آیه ﴿وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجْتُمْ... وَلَا تَقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّىٰ يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ﴾ (بقره: ۱۹۱) تمسک کرده‌اند. توجیه تمسک به این آیه این است که مقاصه نوعی و کلان است؛ یعنی مقصود آن نیست که هر مشرکی را که در اخراج مسلمانان نقش داشته، شخصاً از مکه اخراج کنید یا هر مشرکی را که شخصاً با شما قتال کرده، بکشید؛ بلکه منظور این است که مشرکانی که شما را از مکه



بیرون کردند، شما نیز آن‌ها را بیرون کنید، حتی اگر برخی مشرکان در این کار نقشی نداشته باشند. در قتال نیز به همین ترتیب است؛ یعنی اخراج در مقابل اخراج و قتل در مقابل قتال است و افراد موضوعیت ندارد.

اما از دیدگاه نویسنده، تمسک به این آیه برای اثبات مقاصه نوعی در بحث ما صحیح نیست یا دست کم با ابهام‌هایی مواجه است. از مهم‌ترین این ابهام‌ها می‌توان به دو مورد اشاره کرد: نخست آنکه: استفاده از این آیه که مربوط به جهاد است برای اثبات مقاصه مالی مشکل‌ساز است و نمی‌توان از الغای خصوصیت و تنقیح مناط در آن استفاده کرد؛ زیرا احتمال موضوعیت داشتن جهاد در آن بسیار قوی است (ر.ک: تجلیل تبریزی، ۱۴۱۹، ص ۱۷۷).

دوم آنکه: این آیه اساساً درباره مقاصه نیست، بلکه درباره حکم جهاد یا مجازات است. از نظر برخی، تمامی مفسرین اتفاق نظر دارند که این آیه مربوط به جهاد است و ناسخ آیاتی است که اجازه مماشات با مشرکین را داده‌اند (سبزواری، ۱۴۱۶، ج ۱۵، ص ۹۷). همچنین از انتهای آیه مجازات بودن آن استفاده می‌شود که می‌فرماید: ﴿كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ﴾.

مهم‌ترین روایاتی که برای اثبات مقاصه نوعی به آن‌ها تمسک شده (ربانی، ۱۴۳۶، ص ۱۳۱) عبارتند از:

- روایت عبدالله بن محرز عن ابی‌عبدالله علیه السلام در باب ارث: «...خذوا منهم كما يأخذون منكم في سنتهم وقضائهم وأحكامهم، قال: فذكرت ذلك لزرارة فقال: إن علي ما جاء به ابن محرز لنورا خذهم بحقك في أحكامهم وسنتهم وقضائهم كما يأخذون منكم فيه» (طوسی، ۱۳۹۰، ج ۴، ص ۱۴۷؛ همو، ۱۳۶۵، ج ۹، ص ۳۲۱-۳۲۲).

- صحیحہ ایوب بن نوح که از ابی‌الحسن علیه السلام پرسید: «هل نأخذ في أحكام المخالفين ما يأخذون منا في أحكامهم أم لا؟» پاسخ داد: «يجوز لكم ذلك إن كان مذهبكم فيه التقية منهم والمداراة» (طوسی، ۱۳۹۰، ج ۴، ص ۱۴۷؛ همو، ۱۳۶۵، ج ۹، ص ۳۲۲).

- صحیحہ علی بن مهزیار عن علی بن محمد که پرسید: «هل نأخذ في أحكام المخالفين ما يأخذون منا في أحكامهم؟» و پاسخ داده شد: «يجوز لكم ذلك إن شاء الله إذا كان مذهبكم فيه التقية منهم والمداراة لهم» (طوسی، ۱۳۶۵، ج ۶، ص ۲۲۴).

آیا می‌توان موضوع این روایات را شامل محل بحث ما دانست؟ دو وجه می‌توان برای آن ارائه داد:

وجه امکان شمول آن این است که اشکالات تمسک به آیات در آن وجود ندارد؛ یعنی در



این روایات فرض نشده است که از شخص شیعی به صورت بالفعل مالی گرفته شده است، بلکه همین مقدار کافی است که قوانین مخالفین به گونه‌ای باشد که قابلیت گرفتن برخی از اموال برخلاف مذهب شیعی در آن ممکن باشد. در چنین فرضی گرفتن مال توسط فرد شیعی برخلاف مذهب شیعه بر اساس دیگر قوانین مخالفین جایز است. برابری مال در مقاصه نیز در آن شرط نشده است، برخلاف روایات مقاصه شخصی که در آن مقاصه باید برابر باشد. در محل بحث ما قانون کشور دیگر اجازه بهره‌برداری از منابع خود را به ملت ما نمی‌دهد؛ در عوض، به کشور ما اجازه می‌دهد از بهره‌برداری ملت او از منابع کشورمان جلوگیری کنیم. یعنی یک سو قانون به ضرر ملت ما و سوی دیگر به نفع ملت ما است. بنا بر این از حیث موضوع، مشابه روایات یادشده است.

وجه عدم امکان شمول آن این است که در دو صحیحه علی بن مهزیار و ایوب بن نوح، تعبیر «تقیه» و «مدارات» آمده است. از این تعبیر چنین استفاده می‌شود که شخص شیعه باید تحت حکومت سنی زندگی کند تا تقیه بر او صدق کند. چنین شخصی است که می‌تواند مقاصه کند؛ اما اگر همین وضعیت در مثلاً کشور ایران رخ دهد، شخص شیعه نمی‌تواند از شخص سنی مقاصه کند. یعنی این مقاصه برای شیعه در ایران جاری نیست، ولی در یک کشور سنی جاری است. در پاسخ به وجه عدم امکان شمول می‌توان گفت: امروز در روابط بین‌الملل امکان تخلف از پارادایم «کشور - ملت» وجود ندارد؛ بنابراین از این حیث کشورهای شیعی نیز در حالت تقیه قرار دارند.

با این بیان، روشن می‌شود که قاعده مقاصه نوعی قابلیت جریان در بحث ما را دارد؛ لیکن این جریان نیازمند یک نکته تکمیلی است و آن این که تصمیم‌گیری در امور اجتماعی، که در بنای عقلا در حیطه اختیار حاکمیت و نهادهای حکومتی است، در حکومت اسلامی در حیطه اختیارات ولی فقیه قرار دارد. علاوه بر این، بر اساس مبنای مختار در اعتبار مرزهای کشور و پارادایم «کشور - ملت» که این اعتبار را ثانوی و همراه با اعمال ولایت می‌داند، فروع آن نیز، از جمله مقاصه نوعی یاد شده، باید با همان اعمال ولایت صورت گیرد.

## ۵. پرسش برون‌کشوری

پرسش برون‌کشوری دو لبه متقارن دارد: یکی پرسش از حق سایر ملل مسلمان در منابع طبیعی ایران؛ دیگری حق ایرانیان در منابع طبیعی سایر سرزمین‌های اسلامی. این دو لبه پرسش، گر



چه متقارن هستند اما پاسخ متقارنی ندارند. به هر حال، این دو پرسش به صورت جداگانه مطرح می‌شوند:

### ۵-۱. حق سایر ملل مسلمان در منابع طبیعی ایران

به حکم اولی، که جغرافیای سیاسی اسلام شامل دارالاسلام و امت اسلامی است و مرزهای کشورها اعتبار اصالی ندارند، مسئله خارج از فرض ما قرار می‌گیرد؛ بنابراین، پرسش صرفاً پس از فرض اعتبار ثانوی مرزهای کشور مطرح است. در چند فرض می‌توان مصلحت هزینه‌کرد منافع انفال و مباحات عامه ایران را برای سایر ملل مسلمان توجیه کرد. این مصالح ممکن است حق یا اولویتی برای آنان در این منافع ایجاد کند یا به نحوی مصلحت هزینه‌کرد منابع طبیعی ایران را برای آنان توجیه نماید:

- فرضی که مصلحت هزینه‌کرد منافع انفال و مباحات عامه در مصالح سایر ملل مسلمان به نفع ایرانیان بازگردد؛ مانند آنچه امروزه در تقویت جبهه مقاومت توسط ایران در دیگر کشورهای اسلامی رخ داده است. این هزینه، هرچند مستقیماً به مصالح آنان مربوط است، اما به صورت غیرمستقیم به مصالح ایرانیان بازمی‌گردد. پس از حمله رژیم صهیونیستی به ایران، آشکار شد که ایران سال‌ها توانسته با هزینه‌ای اندک جنگ را از مرزهای خود دور نگه دارد. این نکته نه حقی برای آنان ایجاد می‌کند و نه اولویتی برایشان در منابع طبیعی ایران، بلکه مصالح آنان را مصداقی از مصالح ایرانیان می‌سازد.

- فرضی که مصلحت هزینه‌کرد منافع انفال و مباحات عامه در مصالح سایر ملل مسلمان، مصلحت کل امت اسلامی باشد؛ مانند آنچه امروز در دفاع ایران از فلسطین در برابر اسرائیل صورت می‌گیرد. اعتبار ثانوی مرزهای کشور به عنوان امری ثانوی نمی‌تواند مصالح کلانی را که مربوط به کیان جامعه اسلامی به عنوان یک کل است، مخدوش کند؛ زیرا که اعتبار مرزهای کشور صرفاً اولویت‌ها و حقوق جزئی برای ایرانیان به همراه دارد و این اولویت‌ها و حقوق جزئی با حقوق کلان جامعه اسلامی ناسازگار نیست. به بیان دیگر، حقوق کلان جامعه اسلامی امری بسیط نیست که وجود یا عدم آن منوط به وجود کل باشد.

- فرضی که مسلمانان سایر ملل در گرفتاری و سختی قرار داشته باشند و فریادرسی نداشته باشند یا کمک به آنان به میزان و سرعت لازم میسر نباشد و مصلحت کمک به آنان بر اولویت‌های درون‌کشوری رجحان داشته باشد. در چنین فرضی، حقوق آن مسلمانان در



بهره‌برداری از منابع طبیعی ایران بدون مانع خواهد بود و به‌واقع، اقتضانات عنوان اولی «دارالاسلام - امت» مقدم بر اقتضانات عنوان ثانوی «کشور - ملت» خواهد بود.

آیات و روایات ذیل، می‌توانند اثبات‌کننده اقتضانات فروع فوق باشند. نویسنده، این آیات و روایات را از مجموع ادله‌ای که برخی از پژوهشگران (منتظری، ۱۴۱۱، ج ۲، ص ۷۱۷-۷۱۲) برای اثبات اعتبار حیثیت امت اسلام گردآوری کرده‌اند، گزینش نموده است. معیار گزینش، امکان استدلال به آن‌ها برای مدعای سه فرض مذکور بوده است. بنابراین، ممکن است در تبیین وجه استدلال به دلالت برخی از آن‌ها تردید نماییم:

- «إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ» (انبیاء: ۹۲)؛ «وَأَنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ» (مؤمنون: ۵۲).

در این دو آیه، تعبیر «أُمَّة» چنانچه به معنای جماعت باشد نه صرفاً دین، حیثیت جغرافیای سیاسی «دارالاسلام - امت» را اثبات می‌کند و اقتضاناتی از آن را که با اعتبار ثانوی مرزهای کشور منافات ندارد، نیز ثابت می‌نماید. بنابراین، دلالت بر هر سه فرض مذکور دارد.

- «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخْوَابِكُمْ» (حجرات: ۱۰).

در این آیه، اگر:

۱. تعبیر «المؤمنون» اطلاق داشته باشد و شامل مؤمنینی گردد که تحت حاکمیت حکومت اسلامی نیستند؛ که با توجه به سیاق آیه قبل، بعید نیست چنین اطلاقی پذیرفتنی باشد؛
۲. اصلاح میان دو طایفه‌ای که خارج از حاکمیت کشور مفروض مانند ایران هستند، که یکی از حقوق برادری دینی است، منافاتی با اعتبار ثانوی مرزهای کشور و اصل عدم مداخله نداشته باشد؛ که ظاهراً این دو با یکدیگر منافات ندارند، زیرا حقوق ناشی از امت واحده بسیط نیست و امر آن دائر مدار وجود کل و عدم کل نیست، بلکه برخی حقوق حتی پس از اعتبار ثانوی مرزهای کشور نیز باقی می‌ماند؛
۳. این اصلاح مستلزم هزینه‌کرد منافع انفال و مباحات عامه کشور مفروض مانند ایران باشد؛

آنگاه این آیه می‌تواند هر سه فرض به ویژه فرض دوم (مربوط به مصلحت کل امت اسلامی) را اثبات نماید.

- «كَيْفَ وَإِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلَّا وَلَا ذِمَّةً... فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ...» (توبه: ۱۱-۸).



در این آیات، از تعبیر «كَيْفَ وَإِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ» روشن است که سخن از مشرکینی است که تحت حاکمیت حکومت اسلامی نیستند؛ بنابراین، محل بحث ما را که سخن از مردم سایر کشورهای اسلامی است، شامل می‌شود. اما برای اثبات فروض سه‌گانه فوق، باید تعبیر «فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَأَخَوْنَكُمْ فِي الدِّينِ» اطلاق داشته باشد و شامل فرضی گردد که مشرکینی که اسلام آورده‌اند، تحت حاکمیت حکومت پیامبر ﷺ قرار نگرفته باشند. اگر چنین اطلاقی ثابت باشد، بدین معناست که اسلام آوردن آنان مستلزم تحت حاکمیت قرار گرفتن حکومت اسلامی نیست و در واقع، یک سرزمین اسلامی می‌تواند حاکمیتی مستقل از حاکمیت پیامبر اکرم ﷺ داشته باشد. در این صورت می‌توان گفت آن مسلمانان هر چند تحت حاکمیت حکومت پیامبر ﷺ نیستند اما با یکدیگر برادرند و حقوق برادری دارند و به روشنی مدعای ما را اثبات می‌کند. اما از دیدگاه نویسنده چنین اطلاقی ثابت نیست و اسلام چند حاکمیت مستقل را برای مسلمانان به حکم اولی نپذیرفته است؛ بنابراین، این آیه دلالتی بر مدعای ما ندارد.

- «قال رسول الله ﷺ: ... فمن استقبل قبلتنا، وشهد شهادتنا، وأكل ذبيحتنا، فهو المسلم له ما لنا وعليه ما علينا» (نوری، ۱۴۰۸، ج ۱۱، ص ۱۲۵).

از این روایت استفاده می‌شود که مسلمانان در هر مکان حقوق و احکام یکسان دارند. آیا همین میزان اتحاد حقوق باعث می‌شود که مسلمانان سایر ملل نسبت به منابع طبیعی ایران نیز همان حق ایرانیان را داشته باشند؟ پاسخ آن است که حتی با فرض اعتبار مرزهای کشور، ایرانیان نیز صرفاً به عنوان ایرانی حق خاصی بر منابع طبیعی ایران ندارند و گفته شد که حداکثر برخی حقوق جزئی و اولویتهایی در این زمینه دارند. همچنین اتحاد حقوق مسلمانان جهان اقتضا نمی‌کند نسبت به مصداق خاصی، مانند منابع طبیعی ایران، اتحاد حقوق داشته باشند؛ بلکه شاید اقتضای این اتحاد آن باشد که مسلمانان عراق نیز نسبت به منابع طبیعی عراق همان حقوق جزئی و اولویتهای را داشته باشند. بنابراین، روایت یادشده نمی‌تواند مدعای ما را اثبات کند؛ مگر در فرض سوم از فروض سه‌گانه، که مسلمانان در یک گرفتاری سخت قرار داشته باشند و مصلحت کمک به آنان بر اولویتهای درون‌کشوری رجحان داشته باشد.

- «أتى أمير المؤمنين عليه السلام ... فصعد المنبر ... فقال: ... من استقبل قبلتنا وأكل ذبيحتنا وآمن بنبينا وشهد شهادتنا ودخل في ديننا أجرنا عليه حكم القرآن وحدود الإسلام» (کلینی، ۱۳۶۲، ج ۸، ص ۳۶۰).



ممکن است اشکال گردد که تعبیر «أجرینا علیه حکم القرآن و حدود الإسلام» دلالت بر مسلمانانی دارد که تحت حاکمیت حضرت امیر علیه السلام هستند؛ به ویژه که این سخن پس از رسیدن ایشان به خلافت ظاهری بوده است. بنابراین، محل بحث ما را شامل نمی‌شود، زیرا موضوع ما در خصوص حقوق مسلمانانی است که تحت حاکمیت مثلاً حکومت ایران نیستند و اجرای حکم قرآن و حدود اسلام بر آنان توسط حکومت ایران به سبب اصل عدم مداخله (برای مطالعه این اصل و تحولات آن ر.ک: صادقی حقیقی، ۱۳۹۰، ص ۱۲۸-۹۳؛ قاسمی، ۱۳۹۵، ص ۱۷۲-۱۴۳؛ رعیتی، ۱۳۹۶، ص ۱۰۴-۶۷) ممکن نیست. نویسنده این استظهار را بعید نمی‌داند و حتی احتمال چنین معنایی را مانع استدلال خود نمی‌داند.

- «عن الصادق علیه السلام: المسلم أخو المسلم. وحق المسلم على أخيه المسلم أن لا يشبع ويجمع أخوه، ولا يروى ويعطش أخوه، ولا يكتسى ويعرى أخوه» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۱۷۰).

- «عن أبي عبدالله علیه السلام قال: يحق على المسلمين الاجتهاد في التواصل والتعاون على التعاطف والمواساة لأهل الحاجة وتعاطف بعضهم على بعض حتى تكونوا كما أمركم الله عز وجل «رحماء بينهم» متراحمين، مغتمين لما غاب عنكم من أمرهم، على ما مضى عليه معشر الأنصار على عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۱۷۵).

این دو روایت، در حق اخلاقی ظهور دارند و در حد وجوب الزام آور نیستند؛ اما با قطع نظر از این مسئله، می‌توانند فرض سوم از فروض سه‌گانه فوق را اثبات نمایند.

- «عن أبي عبدالله علیه السلام: أن النبي صلی الله علیه و آله و سلم قال: من أصبح لا يهتم بأمور المسلمين فليس منهم ومن سمع رجلاً ينادي يا للمسلمين فلم يجبه فليس بمسلم» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۱۶۴).

این روایت بر فروض سه‌گانه به ویژه فرض دوم، دلالت روشن دارد.

## ۵-۲. حق ایرانیان در منابع طبیعی سایر سرزمین‌های اسلامی

این مسئله با مسئله پیشین متقارن است، یعنی می‌توان در ابتدا همان پاسخ را نیز به این مسئله داد. با این حال، در دو مورد تفاوت‌هایی میان آن‌ها وجود دارد:

نخست آنکه، فرض ما وجود حکومت مشروع در ایران است، اما فرض وجود حکومت مشروع در سایر کشورهای اسلامی وجود ندارد. این تفاوت موجب می‌شود که بحث درباره مسئولیت حکومت ایران در قبال مسلمانان سایر کشورها مطرح گردد، اما سخنی از مسئولیت حکومت سایر کشورهای اسلامی در قبال مسلمانان ایران به میان نیاید.



دوم آنکه، حق مسلمانان ایران نسبت به منابع طبیعی سایر کشورهای اسلامی، در مواردی که حق مسلمانان سایر کشورها نسبت به منابع طبیعی ایران ثابت شده است، پذیرفته شده است؛ اما در مطالبه این حق، میان آن دو تفاوت وجود دارد. حکومت مشروع ایران به این حقوق پایبند است، در حالی که سایر حکومت‌ها چنین پایبندی ندارند. این تفاوت باعث می‌شود مقام مطالبه حق میان مسلمانان ایران و سایر مسلمانان متفاوت باشد. به هر حال، مسئله از منظر فقهی روشن است.

### نتیجه‌گیری

از مباحث مطرح شده در این مقاله، نتایج و پیشنهادات زیر قابل ارائه است:

- میان فقه و حقوق در پارادایم جغرافیای سیاسی اختلاف وجود دارد و این اختلاف، چالشی را در عدالت توزیعی از دو منظر درون‌کشوری و برون‌کشوری ایجاد کرده است.
- ملت در منابع طبیعی کشور هرچند به صورت مشاع، مالکیت ندارد، اما دارای حقوق و اولویت‌هایی است. این حقوق و اولویت‌ها، کارایی لازم برای رفع کامل چالش میان فقه و حقوق در پارادایم جغرافیای سیاسی را ندارند؛ هرچند تا حدی این چالش را کمرنگ می‌کنند.
- قواعد الزام، احترام قوانین و مقاصد شخصی در رفع این چالش راه‌گشای کامل نیستند.
- قاعده مقاصد نوعی قابلیت رفع این چالش را دارد و اجرای آن در حیطه اختیارات ولی فقیه است.
- چالش برون‌کشوری، هرچند از نظر محتوا و پاسخ، مشابه چالش درون‌کشوری است، اما در قلمرو اجرای قواعدی که به رفع چالش درون‌کشوری می‌پردازند، تفاوت دارد.
- پیشنهاد مقاله این است که حقوق‌دانان بر اساس نتایج این پژوهش به رفع این چالش از دیدگاه حقوقی بپردازند و حقوقی را که در پارادایم فقهی جغرافیای سیاسی مطرح است، در فضای حقوقی، به‌ویژه حقوق بین‌الملل، مورد بررسی قرار دهند.



## فهرست منابع

- قرآن کریم.
- نهج البلاغة، شریف رضی (۱۳۸۷ش). (صبحی صالح، تحقیق)، بیروت: بی‌نا، چ ۱.
۱. احسانی، محمد بن علی (۱۴۰۳ق). عوالي اللثالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة. (مجتبی العراقی، تحقیق)، قم: طبعه سید الشهداء، چ ۱، ج ۱.
۲. ارسطو (۱۳۸۵ش). اخلاق نیکوماخوس. (فرانتس دیرل مایر، ترجمه از یونانی به آلمانی؛ محمدحسن لطفی، ترجمه از آلمانی به فارسی)، تهران: طرح نو، از وبگاه کتابخانه مجازی الفبا.
۳. ارسطو (بی‌تا). علم الأخلاق إلی نیکوماخوس. (بارتلمی سانتهلیر، ترجمه از یونانی به فرانسوی؛ احمد لطفی، ترجمه از فرانسوی به عربی)، تهران: انتشارات آفتاب؛ تهران: مطبعة دارالکتب المصریه بالقاهرة. از وبگاه مکتبه أهل البيت.
۴. ایزدهی، سجاد (۱۴۰۰ش). نشست حکمرانی در مرزهای ملی از منظر فقه سیاسی. پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ([https://eitaa.com/isca\\_seda/3175](https://eitaa.com/isca_seda/3175)).
۵. \_\_\_\_\_ (بی‌تا). نشست علمی حکمرانی در مرزهای ملی از منظر فقه سیاسی. پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۸/۰۹/۱۴۰۰، رادیو پژوهش ([https://eitaa.com/isca\\_seda/3175](https://eitaa.com/isca_seda/3175)).
۶. پایروند، حسین (۱۳۹۸ش). مطالعه تطبیقی تابعیت در فقه و حقوق ایران. همایش پژوهش‌های دینی، علوم اسلامی، فقه و حقوق در ایران و جهان اسلام، دوره ۲، صص ۵۷-۶۵.
۷. تجلیل تبریزی، أبو طالب (۱۴۰۹ق). کتاب البیع (تقریر بحث سید کوهکمری). قم: مؤسسه النشر الإسلامي.
۸. حسینی شیرازی، محمد (۱۴۰۷ق). الفقه، القواعد الفقهية. بیروت: دارالعلوم.
۹. حسینی مراغی، علی (۱۴۱۸ق). العناوین الفقهية. قم: مؤسسه النشر الإسلامي، چ ۱، ج ۲.
۱۰. درهمی، فرهاد و رمضانی قوام‌آبادی، محمدحسین (زمستان ۱۴۰۴). تشریح منافع رویکردی نوین جهت بهره‌برداری از رودخانه‌های فرامرزی. مطالعات حقوق عمومی، دوره ۵۳ (ش ۴)، صص ۱۹۶۲-۱۹۸۷.
۱۱. ربانی، محمدعلی (۱۴۳۶ق). قاعدة الإلزام (تقریر بحث آیت‌الله سیستانی). بی‌جا: بی‌نا، چ ۱.
۱۲. رعیتی، سجاد (۱۳۹۶ش، زمستان). بررسی اصل عدم مداخله در امور داخلی کشورها و اصل ۱۵۴ قانون اساسی. مطالعات حقوقی، (ش ۱۸)، صص ۶۷-۱۰۴.
۱۳. زحیلی، وهبة (۱۴۱۹ق). آثار الحرب فی الفقه الإسلامي دراسة مقارنة. دمشق: دارالفکر، چ ۳.
۱۴. ساداتی نژاد، محمد و دیگران (۱۳۹۶، بهار). بررسی معیارهای تعیین دارالاسلام، دارالکفر و دارالحرب و انطباق آن با شرایط فعلی نظام بین الملل. فصلنامه سیاست خارجی، سال ۳۱ (ش ۱)، صص ۱۱۳-۱۴۰.
۱۵. سزوار، عبدالأعلى (۱۴۱۶ق). مهذب الأحكام فی بیان الحلال والحرام. بی‌جا: مکتب آية الله العظمی السيد السزوار، اخراج مؤسسه المنار، چاپخانه جاوید، چ ۴، ج ۱۵.
۱۶. سزوار، محمد باقر (۱۴۲۳ق). کفاية الأحكام (کفاية الفقه). (مرتضى واعظي أراکي، تحقیق)، قم: مؤسسه النشر الإسلامي، چ ۱، ج ۱.



۱۷. سبزواری، محمدباقر. (بی تا). ذخیره المعاد. قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ج ۱، ق ۳.
۱۸. سیستانی، سید علی (۱۴۱۴ق). منهاج الصالحین. قم: مکتب آیه الله العظمی السید السیستانی، ج ۱.
۱۹. شهیدی، محمد تقی (۱۳۹۸ش). جلسه ۳۰/۰۲/۱۳۹۸. وبگاه دروس حوزوی، درس خارج محمد تقی شهیدی، (<https://eshia.ir/feqh/archive/text/shahidi/qavaed/97/980230>).
۲۰. صادقی حقیقی، دیدخت (۱۳۹۰، آذر). تحول در مفهوم اصل عدم مداخله در حقوق بین الملل. مطالعه روابط بین الملل، دوره ۴ (ش ۱۶)، صص ۹۳-۱۲۸.
۲۱. صدر، محمدباقر (۱۳۸۲ش). اقتصادنا. (مکتب الإعلام الإسلامی فرع خراسان، تحقیق)، قم: مؤسسه بوستان کتاب قم، ج ۳.
۲۲. صدوق، محمد بن علی (۱۴۰۴ق). من لا یحضره الفقیه. (علی اکبر غفاری، تحقیق و تعلیق)، قم: مؤسسه النشر الإسلامی، ج ۲، ج ۳.
۲۳. صفی آبادی، زینب و موحدی محب، مهدی (۱۳۹۹ش). بازخوانی انتقادی قاعده الزام. نشریه آموزه‌های فقه مدنی، ش ۲۱، صص ۲۲۱-۲۵۲.
۲۴. طوسی، محمد بن حسن (۱۳۶۵ق). تهذیب الأحکام فی شرح المقنعة. (حسن موسوی خراسان، تحقیق و تعلیق)، تهران: دارالکتب الإسلامیة، ج ۴، ج ۶، ج ۸ و ۹.
۲۵. طوسی، محمد بن حسن (۱۳۹۰ق). الاستبصار فیما اختلف من الأخبار. (حسن موسوی خراسان، تصحیح)، تهران: دارالکتب الإسلامیة، ج ۳ و ۴.
۲۶. عاملی (شهید اول)، محمد بن مکی (بی تا). الدروس الشرعية فی فقه الإمامیة. قم: مؤسسه النشر الإسلامی، ج ۱، ج ۳.
۲۷. علی اکبریان، حسنعلی (۱۴۰۴، بهار). بررسی فقهی ضابطه برابری در عدالت توزیعی با تأکید بر بررسی روایات. فقه، سال ۳۲ (ش ۱، پیاپی ۱۲۱)، صص ۱۳۸-۱۷۱.
۲۸. فارابی، ابونصر (۱۴۰۵ق). فصول منتزعة. تهران: المکتبة الزهراء علیها السلام، ج ۲.
۲۹. فاضل لنکرانی، محمد (۱۴۱۶ق). القواعد الفقهیة. قم: مطبعة مهر، ج ۱.
۳۰. فاضل لنکرانی، محمد (۱۴۱۶ق). القواعد الفقهیة. (محمد جواد فاضل لنکرانی، مقدمه نگاری)، ج ۱، ج ۱.
۳۱. فیض کاشانی، محمد محسن (۱۴۰۱ق). مفاتیح الشرائع. (مهدي رجائي، تحقیق)، قم: مجمع الذخائر الاسلامیة، ج ۳.
۳۲. قاسمی، غلامعلی (۱۳۹۵، اسفند). چالش‌های اصل عدم مداخله و جایگاه آن در حقوق بین الملل. نشریه علمی آفات امنیت، دوره ۹ (ش ۳۳)، صص ۱۴۳-۱۷۲.
۳۳. قلی زاده، علی و همکاران (۱۴۰۰ش). مطالعه مقایسه‌ای تابعیت در حقوق موضوعه و تابعیت در فقه اسلامی. مجله حقوق پزشکی، انجمن علمی حقوق پزشکی ایران، ویژه‌نامه نوآوری حقوقی، صص ۹۴۵-۹۶۱.
۳۴. کاظمی، جواد (بی تا). مسالك الأفهام إلى آیات الأحکام. (محمدباقر بهبودی، تصحیح؛ محمد باقر شریف‌زاده، تعلیق)، تهران: المکتبة المرتضویة، ج ۳.



۳۵. کرکی (محقق)، علی بن حسین (۱۴۰۹ق). رسائل الکرکی. (محمد حسون، تحقیق؛ محمود مرعشی، إشراف)، قم: مکتبۃ آیه الله العظمی المرعشی النجفی، ج ۱، ۱.
۳۶. کلینی رازی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۲ش). الکافی: الروضة من الکافی. (علی اکبر غفاری، تصحیح و تعلیق)، تهران: دارالکتب الإسلامیة، ج ۸.
۳۷. \_\_\_\_\_ (۱۳۶۳ش). الکافی: الفروع من الکافی. تهران: دارالکتب الإسلامیة، ج ۱.
۳۸. \_\_\_\_\_ (۱۳۶۵ش). الکافی. تهران: دارالکتب الإسلامیة، ج ۲.
۳۹. \_\_\_\_\_ (۱۳۶۷ش). الکافی. تهران: دارالکتب الإسلامیة، ج ۳، ۵ و ۷.
۴۰. \_\_\_\_\_ (۱۳۶۲ش). الکافی، الروضة من الکافی. (علی اکبر غفاری، تصحیح و تعلیق)، تهران، دارالکتب الإسلامیة، ج ۴، ۸.
۴۱. \_\_\_\_\_ (۱۳۶۳ش). الکافی، الفروع من الکافی. (علی اکبر غفاری، تصحیح و تعلیق)، تهران: دارالکتب الإسلامیة، ج ۵، ۱.
۴۲. \_\_\_\_\_ (۱۳۶۵ش). الکافی، الفروع من الکافی. (علی اکبر غفاری، تصحیح و تعلیق)، تهران: دارالکتب الإسلامیة، ج ۴، ۲.
۴۳. \_\_\_\_\_ (۱۳۶۷ش). الکافی، الفروع من الکافی. (علی اکبر غفاری، تصحیح و تعلیق)، تهران: دارالکتب الإسلامیة، ج ۳، ۳، ۵ و ۷.
۴۴. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۶ش). نظریه حقوقی اسلام. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ج ۲، ۲.
۴۵. مصطفوی، سیدکاظم (۱۴۱۷ق). مائة قاعدة فقهية. قم: مؤسسة النشر الإسلامی، ج ۳.
۴۶. مغربی، نعمان (۱۳۸۳ق). دعائم الاسلام و ذکر الحلال والحرام والقضايا والأحكام عن أهل البيت رسول الله عليه وعليهم أفضل السلام. (آصف بن علي أصغر فیضی، تحقیق)، مصر: دار المعارف بمصر، ج ۱ و ۲.
۴۷. مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۲ق). بحوث فقهية مهمة. قم: نسل جوان للطباعة والنشر، ج ۲.
۴۸. \_\_\_\_\_ (۱۴۱۱ق). القواعد الفقهية. قم: مدرسة الإمام أميرالمؤمنين عليه السلام، بی جا، ج ۲.
۴۹. منتظری، حسینعلی (۱۴۱۱ق). دراسات في ولاية الفقيه و فقه الدولة الإسلامیة. قم: دارالفکر (منشورات المركز العالمي للدراسات الإسلامیة)، ج ۱، ۲ و ۴.
۵۰. منشور حقوق شهروندی (۱۳۹۵ش). <https://media.president.ir/uploads/ads/148214204462093500.pdf>.
۵۱. مؤسسة دائرة المعارف الفقه الاسلامی (بی تا). موسوعة الفقه الاسلامی طبقاً لمذهب أهل البيت عليهم السلام. بی جا: مؤسسة دائرة المعارف الفقه الاسلامی، بی جا، ج ۲.
۵۲. موسوی بجنوردی، محمدحسن (۱۴۱۹ق). القواعد الفقهية. (مهدي مهريزي و محمد حسين درايטי، تحقیق)، قم: نشر الهادی، ج ۱، ۳ و ۳.
۵۳. موسوی بجنوردی، محمدکاظم (۱۳۸۶ش). دانشنامه ایران. تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، بی جا، ج ۱ و ۲.
۵۴. مؤمن قمی، محمد (۱۴۲۸ق). الولاية الإلهية الإسلامیة (الحكومة الإسلامیة). قم: مؤسسة النشر الإسلامی، ج ۲، ۲.



۵۵. نوری طبرسی، حسین (۱۴۰۸ق). مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل. بیروت: مؤسسه آل‌البیت علیهم‌السلام لإحياء التراث، ج ۲، ص ۱۱.
۵۶. میرزایی صفی آباد، زینب؛ موحدی محب، مهدی (۱۳۹۹)، بهار و تابستان). بازخوانی انتقادی قاعده الزام. نشریه آموزه‌های فقه مدنی، ش ۲۱، صص ۲۲۱-۲۵۲.
۵۷. نامداریان، سودابه و دیگران. (۱۴۰۱، زمستان). حقوق بین‌الملل آب‌های شیرین از پیدایش تا توسعه. ماهنامه جامعه‌شناسی سیاسی ایران، سال پنجم (ش ۱۲)، صص ۱۱۹۴-۱۲۱۷.
۵۸. هاشمی خوئی، میرزا حبیب‌الله (۱۳۶۰ش). منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه. (سید ابراهیم میانجی، تصحیح و تهذیب)، تهران: بنیاد فرهنگ امام مهدی (عج)، ج ۴، ص ۱۶.